

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سید هاشم سدید

۱۳ می ۲۰۱۲

دنیا پس از مرگ ما، چه آب چه سراب!

زلمی عزیز، من به نوبه خویش در برابر سؤال تان که مگر کشتمند و مزدک ولایت و بارق و ... روشنفکر نبودند؟ چرا برخی نویسندگان، اعضای حزب دیموکراتیک خلق را «روشنفکر» نمی دانند، عرض می کنم که نه، نه مزدک و لایق، و نه پنجشیری و بارق، هیچ کدام اینها، روشنفکر نیستند و روشنفکر نبودند! چرا؟ چون روشنفکری اساساً قاعده ای است برای اندیشیدن، سنجیدن و قضاوت کردن در مورد قضایا و امور فردی و جمعی بر مبنای عقل و تعقل.

شرط اصلی روشنفکری تکیه کردن بر عقل و دانش است. نسبت عقل با روشنفکری مانند نسبتی است که آتش با گرمی یا گرمی با آتش دارد.

حال، و با بیان دو نکته بالا، اگر پرسیده شود که کارهایی را که اینها در طی دوران حاکمیت خویش انجام دادند، از کودتا گرفته تا توسل به زور و تعدی و کشت و کشتار و انواع بی حرمتی هائی که این ها در برابر مردم مرتکب شدند و ...، مبتنی بر عقل و عقلانیت و خرد و خردمندی بود، چه جوابی ارائه خواهید کرد؟

اول تأکید بی لجام بر فلسفه مارکسیسم و برخورد توأم با عداوت و کینه با تفکر دینی و مقدسات نود و نه اعشاریه نه در صد مردم دین باور و با خدای کشور، به عنوان یک حزب سیاسی، کاری نبود که از تعقل و سنجش و از فکر روشن مایه و منشأ گرفته باشد.

برخورد منفردانه با ضعف های اعتقادی مردم، شاید آنقدر ها مورد شماتت و انتقاد اهل خرد و فهم قرار نگیرد. زیرا نتایج آن هر چه باشد - دشمنی، فحش و ناسزا، تجرید و ... - به یک شخص بر می گردد؛ به فردی که هدفش جز روشنگری کار دیگری نیست. اما کار یک سازمان یا حزب سیاسی که می خواهد اداره و امور کشوری را به دست بگیرد و به حمایت مردم نیاز دارد، نباید این باشد که با همان مردمی در افتد که می خواهد بر آن ها حکومت کند. چنین کاری را می توان احمقانه خواند، نه روشنفکرانه!

روشنفکری تنها داشتن تفکر جدید یا نواندیشی نیست. یکی از لوازم و ضروریات روشنفکری، علاوه بر نواندیشی توجه به نتایج کار هائی است که مدعی روشنفکری قصد انجام آن ها را دارد.

همین که این ها امروز خود را محکوم می کنند، یا برخی ظاهراً بیان می دارند که مرتکب اشتباهات نکبتباری شده اند، خود می رساند که این ها به نتایج اعمال شان قبل از آن که بدان ها دست بزنند، فکر نکرده بودند.

امروز فرید مزدک در جواب پرسش یکی از رفقاییش که می پرسد: " آیا این کودتا به نفع کشور بود؟ ... آیا [این کودتا] توانست کشور و مردم را از پرتگاه مرگ و نابودی نجات دهد یا برعکس آن، می گوید: " بلی این حادثه نکبتبار و زشت برای مردم ما بود .

بعد از کسب علم و تجربه هر انسانی می تواند بگوید که عاقبت کاری که شده چه بوده است. شرط عقل، اما، پیش بینی ثمره یک کار است!

(توجه می کنید؟ او تنها از زشت بودن آن حادثه برای مردم حرف می زند؛ نه از زشت بودن آن برای خود این ها!)

واقعیت این است که این ها اصلاً عادت به این کار، یعنی فکر کردن به عواقب کارهای شان نداشتند، چون "پشت شان به کوه بود."

از پیروزی انقلاب اکتوبر تا روزی که این ها کودتا - به زعم خود شان انقلاب - کردند، هیچ انقلابی به اصطلاح کمونیستی در جهان به شکست مواجه نشده بود. تکیه این ها نه بر مردم بود - اگرچه از مردم حرف می زدند - و نه بر عقل سنجشگر و عاقبت اندیش که یکی از نشانه های روشنفکری است.

دکتر نجیب، زمانی که رئیس خاد بود، ده ها هزار انسان بی گناه و مسلمان و صد ها انسان آزاده را به جرم داشتن تفکری غیر از آنچه وی فکر می کرد، در حالی که رفقاء و همزمانش به تأیید این کارش کله می شوراندند، به دست جلادان خونخوار سپرد و نابود کرد، بدون این که به نتایج این کار شنیع و نفرت انگیز و غیر انسانی و غیر عقلانی خود فکر کند. اما زمانی که از این برخورد های زورگویانه و متکبرانه و بدون سنجش خود نتیجه ای حاصل نمی کند، همین انسان بی احساس و قسی القلب، به نمایندگی از صد ها و هزارها عضو حزب، قرآن به دست می گیرد و خود را هم دین و همکیش مردم اعلام می کند.

در کدام دورانی از زندگی خویش، این ها روشنفکر بودند؟ آنگاه که با اسلام و مسلمانان و غرب و لیبرالیسم و آزادی و... مخالفت می ورزیدند، یا آنگاه که ظاهراً به اسلام گرویدند و قرآن را برای فریب مردم به دست گرفته بدان سوگند مسلمان بودن یاد کردند و یا امروز که به دفاع از ارزش های غربی برخاسته اند؟

شما و سائر مردمان به اصطلاح عملگرا و سیاستمدار شاید این عمل را یک تاکتیک یا یک ضرورت سیاسی بخوانید و آن را مردود ندانید، ولی من آن را دو روئی و تقلب و کار زشتی می نامم که اثری هم از "اخلاق" و انسانیت و روشنفکری در آن به نظر نمی رسد.

به نظر من، صرف نظر از این که فلان داکتر یا فلان فیلسوف و اندیشمند در خصوص روشنفکر و روشنفکری چه گفته یا چه می اندیشد، تصور روشنفکری، در انسانی که خود را روشنفکر و خدمتگار مردم می خواند، منهای وجود عنصر "اخلاق" و "نهاد روشن"، غیر عقلانی و بچه گانه است.

زیرا هیچ روشنفکری بدون داشتن سرشت روشن و نیت خیرخواهانه نسبت به همگان خود و نسبت به جامعه ای که در آن زندگی می کند، نمی تواند کاری کند که به خیر و سعادت و فلاح جامعه و مردم تمام شود. آنچه غایت آرزومندی روشنفکر است، خیر و صلاح همگان و اجرای عدالت است .

فکر روشن نتیجه تعالی اخلاق و ملکات نفسانی و خصائص روحی انسان والا است، اگر چه این نکات در تعریف روشنفکر یا روشنفکری درج نباشد! برای این که این خصائص در مفهوم - آنچه از این کلمه فهمیده می شود - روشنفکر، نظر به طبیعت و معنی آن، عجین و مضمحل است.

با وجود همه این حرف ها، روشنفکری تا زمانی عینیت پیدا نمی کند که عنصر پابندی به آنچه گفته یا به آنچه فکر می شود، در عمل وجود خارجی پیدا نکند.

بحث و تأمل من در یادداشت کوتاه در دریچه نظر خواهی تنها بر این بود که اطلاق کلمه روشنفکر به کسانی که نمی توانند نتایج کار شان را پیش بینی کنند، کسانی که سرشت متعالی ندارند، کسانی که برای برآورده ساختن آرمان های خویش، ولو بجا و نیکو، دست به کشتار میلیون ها انسان می زنند و یا سبب نابودی میلیون ها انسان می گردند، حتی اگر داکتر و معلم و پروفسور و هنرمند و... باشند، کسانی که انتظار خدمت به انسان از آنها می رود و به احتمال زیاد به همین دلیل هم در غرب آن ها را روشنفکر می خوانند، درست نیست.

شما حاصل و نتایجی کار حزبی ها را در دوران حکومت چهارگانه شان در کشور چه گونه ارزیابی می کنید؟ از بسیاری حرف های دیگر بگذرید. اگر دست شوری بر سر اینها نمی بود، بدون مبالغه ما و شما شاهد صد ها کشته و قربانی دیگر مانند تره کی و امین و یعقوبی و... در جنگ قدرت، به دست این ها می بودیم. مگر این قدرت لعنتی برای این هائی که شما اصرار دارید آن ها را روشنفکر بخوانیم، چقدر ارزش و قیمت داشت، که باید هزار ها و میلیون ها انسان به خاطر آن کشته می شدند؟

این ها یکی پشت دیگری توطئه و دسیسه می کردند. تشکیل نیروهای مختلف امنیتی در کنار وزارت دفاع، مانند قوت های وزارت داخله، نیروی وزارت امنیت دولتی و گارد ملی که اولی به خلقی ها و دومی به پرچمی ها وفادار بود و سومی هم برای حمایت شخص نجیب و دار و دسته اش به وجود آمد و سبب دشمنی نجیب و تنی و بالاخره باعث کودتای تنی علیه نجیب شد، از بی اعتمادی این ها نسبت به یک دیگر و از جنگ قدرت و حس جاه طلبی شان ناشی می شد.

کجای این همه جبهه گیری ها و حذر از یکدیگر و بی اعتمادی و کشتن و بستن همدیگر به کار روشنفکری شباهت دارد؟

شما حتماً از جنگی که میان یعقوبی و کاروال در بیروی سیاسی حزب رخ داد با خبر هستید؟

این جنگ را حزبی ها، چون نتوانستند آن را پنهان کنند، پرخاش رفیقانه خواندند.

می دانید علت این جنگ چه بود؟ چون تمام اعضای بیروی سیاسی در جلسات بیروی سیاسی همراه با سلاح اشتراک می ورزیدند، یعقوبی پیشنهاد کرد که اعضای بیروی سیاسی نباید در جلسات بیروی سیاسی با خود سلاح حمل کنند. حال شما بگوئید که در کدام کشوری متمدن، در کدام کشوری که مردم دارای قوانین انسان پسندانه هستند و بدان قوانین پابندی نشان می دهند، در کدام جامعه روشنفکری مردم با سلاح وارد جلسات دولتی یا حزبی می شوند؟

اگر حکومت روشنفکران اینگونه است، حکومت دزدان سرگردنه و حکومت جباران و جهال تاریک فکر چگونه خواهد بود؟

یکی از کار های دیگر این مدعیان روشنفکری این بود که در عین زمان که می خواستند با مسعود کار مشترک کنند، از روس ها خواهش کردند که تمام مناطق زیر نفوذ مسعود را پاک ساخته و خود مسعود را هم از میان بردارند.

به این چنین کار ها می گویند سیاست بازی (خیانت و دغلکاری) نه روشنفکری. سیاستی که من مخالف آن هستم، چون بر مبنای اخلاق و بر مبنای عاطفه و احساس و معنویت و درستکاری بنا نیافته است.

به نظر من آنچه مقدم بر همه چیز است، اخلاق و عاطفه و احساس و معنویت و درستکاری و انسانیت است. نظر من خلاف نظر پیر دین، آقای معروفی، که سیاست را مقدم بر همه چیز می دانند، این است که نقش اخلاق باید در تنظیم روابط اجتماعی در یک کشور بر همه چیز تقدم داشته باشد و انسان های یک کشور باید عناصر احساس و عاطفه و احترام به حقوق طبیعی یک دیگر را برای دست یافتن به سعادت همگانی بنیاد فکر و عمل و اساس سیاست خود قرار دهند.

جامعه ای که با چنین تفکراتی به وجود می آید، آرام ترین و سعادتمندترین جوامع در جهان خواهد بود. این آرزومندی را برخی ها آرمانگرایی می خوانند، درحالی که اگر بپرسید چه چیزی در زندگی انسانی با آرمان و آرمانگرایی آغاز نیافته است، بدون تردید به تته پته خواهند افتاد!

من از کسانی که آرزومندی های اخلاقی - انسانی این قلم را آرمانی و غیر روشنفکرانه - غیر علمی - می خوانند، خواهش دارم که یک بار به پاره ای از نوشته پوپر که خود آن را زینت بخش نوشته خود ساخته اند، مراجعه کنند و ببینند که به اساس گفته ایشان یک روشنفکر هم می تواند آرمانگرا باشد.

به این بخش از نوشته وی توجه کنید: "ما روشنفکران از هزاران سال پیش خسارات نفرت انگیزی به بار آورده ایم، قتل عام ها به نام یک آرمان، به نام یک مکتب و به نام یک تیوری، این کار ما است، اکتشاف ما است..." شرکت روشنفکرانی با خصوصیت هایی که من از آن ها یاد کردم در سیاست بازی هایی که مبنای آن بر دروغ و دغل و فریب و خدعه و جبر و تحمیل و شکنجه و زندان و کشتن و حق تلفی و خیانت به مردم و کشور و سودجویی قرار داشته باشد، و روشنفکر نتواند نقش عملی و سازنده ای در بهبود آن وضعیت بازی کند، به فکر من کار درستی نیست.

روشنفکر نباید مجری اعمال ناشایست و مهره دست سیاستمداران بزهکار و جنایت پیشه قرار گیرد. باری! برخی از این افراد، که شما به روشنفکر بودن شان تردید ندارید، امروز به این نکته که این ها به هیچ امری صادق نبودند، معترف اند. این جمله متعلق به یکی از همین عالیشانان است: "نقشه حزب آن بود که صرف با کلمات بازی کنند."

بازی با کلمات، یعنی نا راست بودن در گفتار و کردار، یعنی کژاندیشی و دورویی. کژاندیشی و دورویی، طوری که همه می دانند، خصلت انسان های نا راست و نا درست است، نه کار و خصلت روشنفکران! حقیقت دورویی این ها را، اگر این ها خود بدان اعتراف کنند یا نکنند، می توان با هزار دلیل از جمله حمایت حزب وطن از کودتای ساختگی کمونیست ها علیه گورباچف، به خوبی ثابت کرد.

آیا ممکن است شخصی که به دموکراسی و آزادی و حقوق بشر و حکومت قانون و آراء مردم و اسلام و قرآن و آزاد اندیشی و... اعتقاد پیدا نموده باشد، از کودتای کمونیستان حمایت کند؟

قبل از این که فراموشی کار خودش را بکند، باید این نکته را هم یادآور شوم که حزب دموکراتیک خلق و روشنفکران مورد نظر شما نه تنها از کودتاچیان حمایت کردند، که بدون فوت وقت حکومت سه روزه و مستعجل آن ها را هم به رسمیت شناختند!

تعجب آورتر از همه حرف ها این حرف است که قبل از این کار، یعنی حمایت از کودتایچیان و به رسمیت شناختن حکومت سه روزه آن ها، حزب وطن تلاش هائی را به حکم این که ما راه را اشتباه رفته بودیم، در راستای نزدیکی با غرب و امریکا به راه انداخته بود.

این عمل اولترا ریاکارانه روشنفکران خلقی - پرچمی، یعنی رو به غرب و دل به شرق داشتن، به فکر من، حتی برای آنانی که در حد بسیار پائینی دارای شعور و فکر سنجشگر باشند این حقیقت را برملا می کند که این ها نه تنها روشنفکر و درستکار و متعهد به قول و قرار خود نبودند (و نیستند)، که مانند مار حتی در غار خود هم راست نبودند و راست نیستند!

این سؤال را بازهم تکرار می کنم که به نظر شما این ها در چه زمانی روشن فکر بودند؟ زمانی که از لنین و مارکس پیروی می کردند، یا زمانی که به گفته خود شان به افکار مارکسیستی - لنینیستی پشت کردند و می خواستند تجارب احزاب سوسیال دموکرات آسیائی (هند) را ارزیابی کرده و به کار ببندند؟ زمانی که به انتقاد از اساسنامه حزب که به گفته ایشان کمترین نشانه ای از گسترش دموکراسی و آزادی در آن دیده نمی شد، پرداختند، و یا زمانی که شروع به تعریف و تمجید پادشاهانی که آن ها را نمادی از غدر و خیانت و جباریت و بربریت می دانستند، به عنوان بهترین دولتمردان افغانستان، نمودند؟

زمانی که شوروی به عنوان یک قدرت می توانست از این ها حمایت های گونه گون کند و امکانات به قدرت رسیدن و به قدرت ماندن شان را فراهم می کرد، یا امروز که از روی تملق و سودجویی یا از روی مجبوری و نا امیدی، امید به غرب دوخته اند و از اندیشه های غرب پسند سخن می زنند؟

گفته می شود که رئیس جمهور این روشنفکران که خود هم باید روشن فکر تر از دیگران بوده باشد، چون پیشوای روشنفکران باید نسبت به پیروان خود روشن فکرتر باشد، بعد از این که تصمیم به فرار گرفته بود و پیش از این که دست به عملی ساختن این تصمیم بزند، میخواست بعضی از اشیای بسیار قیمتی و انتیک را که جزئی از سرمایه هائی ملی بود توسط "احمد سرور" شوهر خواهر خود و شخصی دیگری به نام "شیر بهادر" به هند انتقال بدهد.

آیا شما این عمل را چه می خوانید؟ اگر چنین مفکوره ای درست باشد، که سکوت مزدک در برابر طرح این مسأله خود گواه بر درستی آن است، آیا شما فکر نمی کنید که این کار می تواند تنها از یک دزد برآید و نه از یک شخص باوجدان و دارای اخلاق حمیده و یک روشن فکر با عاطفه و انسان؟

آیا سقوط و نزول از اندیشه های انترناسیونالیستی به گرایش های قومی و سمتی و لسانی را می توان کار روشن فکری خواند. انکار از قومگرایی های این روشنفکران کذائی مگر ممکن است؟

خلاصه کلام، همانگونه که بار ها گفته ام و باز هم خواهم گفت، جنایت و نکبت و خسارت هیچ گاه نمی تواند از دست یک روشن فکر سر بزند.

"فرید مزدک" در جواب پرسشی فقیر چند که می پرسد: "آیا این کودتا به نفع کشور بود؟ ... آیا [این کودتا] توانست کشور و مردم را از پرتگاه مرگ و نابودی نجات دهد یا برعکس آن؟" می گوید: "بلی این حادثه نکبتبار و زشت برای مردم ما بود.

اگر این تذکر را به حساب قبول محکومیت شان بگیریم، هرچند به این نکته که آیا این حادثه برای خود شان هم نکبتبار و زشت بود یا نه هیچ اشاره ای نمی کند، نتیجه این می شود که، یا این ها قبلاً به نتایج اعمال شان فکر نکرده بودند یا این که اصلاً نمی توانستند به نتایج اعمال شان فکر کنند. در هر دو حالت، این چنین بی دقتی به نتایج اعمال شان نشان از شعور کم این افراد دارد!

و اما در مورد اعترافات این ها به جرایم و گناهان شان - به گفته جناب عباسی صاحب اعترافات "نیم دلمل" - و نظر به تجارب بیشمار از زندگی سیاسی اینها چه بگویم غیر از این که:

این اعترافات بعد از مرگ بیش از یک و نیم میلیون انسان و تباهی یک کشور و بی آبرویی های بیشمار و گوناگون به دستان این مدعیان روشنفکری به نوشدارویی می ماند که بعد از مرگ به سهراب می رسد! یا به خینه بعد از عید!!

در ادامه این مقال چند مورد دیگری را در ارتباط به گفته ها و کرده های این ها که نشان از ناراستی، و گاهی هم از حافظه ضعیف شان دارد، مختصراً بیان می کنم:

- آقای "مزدک" در مصاحبه ای که به تاریخ ۴ ماه می با بی. بی. سی. داشت گفته است: "حزب ما یک حزب دموکراتیک نبود یک حزب اقتدار گرا و وابسته بود و در آن اختلافات یک امر طبیعی بود." من این را می پذیرم که وجود اختلافات میان افراد امری است معمول و طبیعی، اما بدان شدت که سبب قتل و کشتار و ترور - سوءقصدی که علیه کشتمند شد - و فتنه و دسیسه و ... شود، در کدام کتابی به نام روشنفکر قید شده است؟

هایدگر تنها برای چند نظر ضمنی که در جانبداری نازی ها بیان داشته بود تا امروز، و شاید تا ابد، به نام یک اندیشمند و به نام یک فیلسوف، مورد پرسش و سرزنش قرار می گیرد و به روشنفکر بودن وی به دیده شک نگریسته می شود.

به بخشی از مصاحبه بی. بی. سی. با "مزدک" توجه کنید:

"... به گفته او این حزب از بدو تاسیس تا آخرین روز های حیاتش، دچار مشکلات و اختلافات درون حزبی بود و در سال های حاکمیت هرگز جنگ مجال نداد تا برنامه های دموکراتیک در عمل پیاده شوند." فرض کنیم که این عبارت یا این جمله ساخته و پرداخته بی.بی.سی. نباشد، آیا حزب به اصطلاح دموکراتیک خلق افغانستان یک حزب دموکراتیک بود، یا نبود؟

اگر بود، از آنجائی که تنها یک حزب دموکراتیک خواهان پیاده کردن برنامه های دموکراتیک است، به چه دلیل و نیی حزب را غیردموکراتیک می خوانند؟ اگر نبود - که نبود - چگونه و با چه عقلانیتی باید از یک حزب غیر دموکراتیک می توان انتظار داشت که به گونه دموکراتیک فکر و عمل کند؟

فکر نمی کنید که این نوع صحبت می تواند تنها حاصل شوریده حالی یا حاصل قیاس مرکب از وهمیات و یا شعور و فهم مردم را به هیچ گرفتن، باشد؟ کسی که دموکرات نیست و می خواهد دموکراتیک عمل کند، کوسه ریشداری است که کس ندیده است، جز آقایانی مانند "مزدک"!

- موضوع دیگر این است که آقای مزدک در یکی از مصاحبه های شان که تحت عنوان "دیدگاه ها و پاسخ های فرید مزدک" با تعدادی از رفقای خود انجام داده، می گوید وقتی کودتا شد من صنف ۱۱ بودم، ولی در مصاحبه بی. بی. سی. یادآور می شود که سال های هفتاد دو و هفتاد و سه متعلم صنف نه و صنف ده مکتب بودم.

کدام یکی از این دو تاریخ درست است؟ آیا ممکن است که ایشان سال فراغت خود از مکتب را فراموش کرده باشند؟ اگر آقای مزدک در سال هفتاد و سه به صنف دهم بوده باشند، باید در سال هفتاد و پنج، یعنی سه سال قبل از کودتا، از مکتب فارغ شده باشند.

چه امری سبب این مغالطه گری شده است؛ غیر از این که خود را از جنایاتی که در کودتا شد و از همه بدبختی هائی که حاصل این کودتا تا امروز بود و هست، با ذکر ضمنی این مطلب که من در آن ایام هنوز به سن قانونی خود نرسیده بودم و سهمی در کودتا نداشتم، تبرئه کنند؟

موضوع سوم، دولت وقت، که ایشان هم یکی از اعضای برجسته آن بودند، آقای "مزدک" در این ایام معاون رئیس جمهور بودند، با چه مفکوره و چه نیتی از کودتای کمونیستی و حکومت مستعجل سه - چهار روزه کودتاچیان در شوروی پشتیبانی کرد؟

آیا این نشان از آن ندارد که اعضای حزب، به شمول ایشان، تا این زمان هم به افکار اولیه خویش پایبند بودند و امید به ماندن به قدرت، از طریق کودتاچیان کمونیست شوروی را داشتند؟

آیا این بدان معنی نیست که آقای "مزدک" و همدیفان ایشان، به شمول داکتر نجیب، به فاصله گرفتن از کمونیسم و شوروی تظاهر می کردند؟

آیا این خوش خدمتی به کوتاچیان ضد تحول در شوروی به امید حمایت آنها از نجیب و استمرار حاکمیت حزبی که دستانش تا مرفق به خون بی گناهان آلوده بود و نشان از داشتن سمپاتی حزبی ها به کودتاچیان و کمونیسم نبود؟

کدام گفته و کدام عمل این ها را باید برخاسته از نیت اصیل و درونی شان به حساب آورد؟

و اما در مورد کشتن همین قدر کافیسست که بگویم ایشان هنوز هم از همه کار هائی که در دوران حاکمیت های این ها صورت گرفته است، دفاع می کنند. برخی از این ها مانند دستگیر پنجشیری و لایق " گاهی به میخ می زنند و گاهی هم به نعل."

در این صورت کدام این ها را باید روشنفکر بخوانیم؟ پنجشیری را، کشتن را، لایق را یا مزدک و رفیع را؟

۲۰۱۲/۵/۱۳